



به اشک مادری کز داغ فرزند



به سر افتاده بی دست و پایم	یا بنده درد آشنایم
گواهم گریه های های، هایم	ز غم ها سینه ام دریاست دریا
مرا بگذار با این ناله هایم	بدرگاه تو می نالم به زاری
مکن زین شعله سرکش رهایم	مرا در آتش عشقت بسوزان
بسوزان، سوز دل را بیشتر کن	از این آتش دلم را شعله ور کن
به سوز سینه های خسته سوگند	به آه در گلو بشکسته سوگند
که در خون جگر بنشسته سوگند	به غم پرورده محنت نصیبی
فرو ریزد به رخ پیوسته سوگند	به اشک مادری کز داغ فرزند
بر آید ناله اش اشته سوگند	به بیماری که در هنگامه مرگ
که راهش از همه سو بسته سوگند	بر آن برگشته ایام نگون بخت

مرا در بیکسی پیوسته کس باش	به وقت ناله ها فریاد رس باش
به بی پایی که در راهی خزیده	به بیدستی که دست از جان کشیده
به محرومی که نالد در شب تار	ز غم ها جان او بر لب رسیده
به آن بیمار دار شب نخفته	که ریزد اشک محنت تا سپیده
به ناکامی که در شور جوانی	به خاک سرد گوری آرمیده
به پیری خسته جان مستمندی	که پشتش در تهی دستی خمیده
به آن طفل یتیمی بی پناهی	که لبخند محبت را ندیده
بده دستی که دستی را بگیریم	ز خجلت پیش محتاجان نمیرم
قسم بر دستگاهی کبریایی	قسم بر شوکت عرش خدایی
قسم بر بینوایی سیر چشمی	که دارد صلد نوا در بینوایی
قسم بر گل رخ عاشق نوازی	که در او نیست رنگ بی وفایی
قسم بر مادری کز عشق فرزند	بود گریان در شب های جدایی
قسم بر دختری کز راه پرهیز	شکیبایی کند در پارسایی
دو رنگی را ز جان من جدا کن	دلم را با محبت آشنا کن
